

سازمان چریکهای فدایی خلق (بهرام) در مورد مقاله «پروسترویکا»، تحولات اروپای شرقی و موضع ما

بیژن هیرمن‌پور

۱۹۹۰



<https://bijan.hirmanpour.net>

نوشته منتشر نشده‌ای از بیژن هیومن‌پور
اشکالاتی که در موضع‌گیری [این جریان] بنظر ما میرسد:

۱. وقتی تا سال ۸۵ [۱۹۸۵] وجود اردوگاه سوسیالیسم را قبول میکند، اصلاحات اخیر مثل زلزله‌ای بنظرش میرسد که اردوگاه را در یک لحظه با خاک یکسان میکند و او میماند و صرفاً اصطلاح «اردوگاه سوسیالیسم» که آخرین دفاع مایوسانه‌اش از آن این است که گویا این اصطلاح مارکسیستی است و به خودش تبریک میگوید که از بکار بردن اصطلاحات سوسیال - امپریالیسم و غیره خودداری کرده است.
۲. ولی در درون این «اردوگاه سوسیالیسم» چه روابطی حاکم بوده، خودش میگوید قدرت گورباچف در این کشورها، غیر از شوروی، آنقدر بود که وقتی تصمیم گرفت حتی هونکر [که] گویا پایش هم خیلی محکم بوده را هم مثل موش مرده دُمش را گرفته و بیرون انداخته و بر سر چائوشسکو آن بلا را آورده، ژاخوزلسکی [یاروزلسکی] و دیگران نیز گویا چاپلوسانی بودند که بدون مقاومت تسلیم خواستهای گورباچف شدند.
- اینها اسمهای کمی نیست. اینها علی‌القاعده باید عالیترین نمایندگان پرولتاریای آگاه و در رأس دیکتاتوری پرولتاریا باشند. حال چگونه گورباچف میتواند اینطور با چنین کسانی با اینهمه اهمیت رفتار کند؟ اگر اصطلاح «اردوگاه سوسیالیسم» را بپذیریم باید توضیح آن را نه در کتابهای مارکسیستی که در عملکرد گورباچف و آنهم نه در عالم واقع بلکه به آن صورتی که در این مقاله کاریکاتوریزه شده بخاطر بسپاریم.
۳. پس در «اردوگاه سوسیالیسم»، شوروی همه کاره است و از توی همین مقاله آنجا که بدفاع از کوبا میپردازد بطور غیر مستقیم سوسیالیسم کشورهای غیر از شوروی را مسخره میکند و میگوید که سوسیالیسم کوبا به ضرب سلاح مبارزین انقلابی بدست آمده نه از طریق بند و بستهای بین‌المللی. پس در درون «اردوگاه سوسیالیسم» دو نوع کشورهای سوسیالیستی وجود دارد: کشورهای سوسیالیستی <مرغوب> و کشورهای سوسیالیستی <نامرغوب>!
۴. طبق گفته مقاله ظاهراً همه چیز در کشورهای سوسیالیستی شوروی و در «اردوگاه سوسیالیستی» رویراه بوده تا آنکه سر و کله خروشچف پیدا شده و همه چیز را برهم زده است. ولی وقتی دقیقتر مقاله را میخوانیم می‌بینیم زمان استالین هم اوضاع آنقدر رویراه نبوده. عوامل خارجی باعث شده است که نهایتاً بوروکراسی حاکم شود و حکومت شورایی، ظاهری بیش نبوده. حال [باید پرسید] چگونه بدست یک بوروکراسی یک سوسیالیسم شسته و رفته و بی‌عیب در یک کشوری ساخته میشود؟
۵. راستش را بخواهید به این شکل مکانیکی هم نمیگوید خروشچف آمد و همه چیز را بهم زد و قبول میکند که از زمان استالین زمینه مادی هم وجود داشته و به از دست رفتن بهترین کادرها در ضمن جنگ اشاره میکند. این حرف هم یک کمی حرف دارد. درست است که جنگ عده‌ای از کادرها را

از بین می‌برد ولی علی‌القاعده هنگامی که کشور سوسیالیستی در مقابل هجوم فاشیسم به مقابله برمی‌خیزد در شرایط بحران و هیجان انقلابی در صورت برخورد صحیح و غیربوروکراتیک باید در مقابل هر کادری که می‌افتد ده کادر انقلابی بوجود آید مگر آنکه معیار کادر را نه شور انقلابی و تجربه کار در شرایط سخت بلکه بشکل بوروکراتیک سابقه کار او بدانیم.

۶. اگر قبول کنیم که در زمان استالین بوروکراسی حاکم بوده از خروشچف به بعد رویزیونیسم حزب نیز به بوروکراسی دستگاه دولتی اضافه شده، پس این «ساختار سوسیالیستی» چگونه بوجود آمده است؟ زیرا از لحاظ تئوریک در نظریه مارکس راجع به دوران گذار سوسیالیسم تنها عامل تعیین کننده بنای سوسیالیسم و گذراندن این دوران گذار همانا دیکتاتوری پرولتاریاست. این وجود دیکتاتوری پرولتاریاست که در همان روز بعد از انقلاب و همان موقعی که جامعه هنوز داغ روابط سرمایه‌داری را بر پیشانی دارد آنرا شایسته نام جامعه سوسیالیستی میکند نه حتی برقرار شدن روابط سوسیالیستی در جامعه. حال چگونه است که بدون وجود دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت مستقیم پرولتاریا، از طریق شوراهای نمایندگی وی میشود که چنان جامعه سوسیالیستی بپا کرد که ساختار آن تا همین پیروز یعنی قبل از اینکه گورباچف به تخریب آن بپردازد هنوز برپا بوده است؟

۷. بالاخره مقاله‌ای که ظاهراً فقط به این دلیل نوشته شده که به هواداران بگوید که دیگر سازمانشان «اردوگاه سوسیالیسم» را به رسمیت نمیشناسد (و این کار را کاملاً موقوع و درست پس از آنکه خود کشورهای اردوگاه حتی اسمشان را عوض کرده‌اند انجام میدهد) بشکلی دردناک و رقت‌انگیز اعلام میکند که در هر حال سوسیالیسم پیروز است. و برای این حرف خود در این شرایط بحران سوسیالیسم نیاز به اقامه هیچ دلیلی نیز نمی‌بیند. چشم‌انداز، پیروزی سوسیالیسم است ولی کو چشمی که پیروزی را ببیند!

۸. اگر خروشچف و گورباچف نماینده خط رویزیونیستی در حزب کمونیست شوروی هستند، جریان مارکسیستی و انقلابی را چه کسانی نمایندگی می‌کنند و آیا اصولاً بوجود چنین جریانی قائل هستیم یا نه؟! اگر وجود دارد آثار وجودیش کدامست؟ اگر وجود ندارد چرا فقط به خروشچف و گورباچف حمله میکنیم نه به تمام حزب کمونیست شوروی؟

یادداشتهای شخصی بیژن - احتمالاً مربوط به سال ۱۹۹۰ پس از کشتن چائوشسکو باشد